

ملکوت جلال و جمال و جبروت عظمت و اجلال سلطان لاهوت و ملیک حیّ لایموت را برازنده ...

حضرت بهاء الله

نسخه اصل فارسی



از الواح حضرت بهاء الله - بر اساس نسخه موجود در "کتابخانه آثار بهائی" در مرکز جهانی بهائی
- شماره ۵۶۹

بسم ربنا الذی وصف نفسه بتقدیسهِ عن الاسماء

ملکوت جلال و جمال و جبروت عظمت و اجلال سلطان لاهوت و ملیک حیّ لایموت را برازنده و زیبنده که بنفحه‌ئی
از نفحات بحر مداد مکنون که از قلم اعلی ترشح نمود جمال انبیا ظاهر و بشمس کلمه مبارکه اتی الاله القادر علی کلّ شی
که از افق فم مشیت اشراق نمود متجلی و مستنیر گشتند

تعالی امره و قدره و تعالی عزّه و شأنه و تعالت عظمته و سلطانه و پرتو انوار و تجلیات این شمس مشرقه منیره لائحہ در
آفاق وجود ممکنات و حقایق موجودات ظاهر و مشهود تا آنکه حجابات نسیان حایل شد و ابصار را از مشاهده منع نمود در
این هنگام طلعت کلیم از افق اراده حیّ قدیم ظاهر و مشهود سبحان من اظهره و سبحان من بعثه و تعالی من ارسله و
کلمه من بحبوحه النار موسی موسی انا اله اییک اله ابراهیم و اله اسحق و اله یعقوب فلما سمع النداء من قطب النار و اخذه
جذب الجبار غطی وجهه من الخوف و لا یقدر ان ینظر الیها و انصعق من نداء الربّ واحد و ثمانین الف سنة دهریه اذا
تقرّب الیه فضل ربّه و هبّ علیه عرف الوصال فلما وجد افاق و قال لک الحمد یا من احییتنی من عرف ندائک الاحلی و
بعثتنی مرّة اخری من روح بیانک یا مولی الاسماء اذا قام و وقف تلقاء الربّ تسعة الف الف سنة خاضعاً خاشعاً حامداً
ذاکراً مسبحاً فی سرّ السرّ ثمّ ظهر النداء من الافق الاعلی مرّة بعد اخری موسی موسی اذهب بسلامی و عرف قبضی الی
مکامن قدسی و مواقع انسی ثمّ الی مدائن العماء و ممالک الروحی و عوالم العلیا و میادین السناء و الرفارف القصوی و
حدائق البقاء و لک ان تصعد کلّ سماء و تدخل کلّ بحر و ترکب کلّ سفینه و لکن ایاک ایاک ان تعبر الی خلیج بحر
الکبریاء او تقرّب سفائن الحمراء او تقترب ارض المقدسة البیضاء لانّ هنالک مقام تحترق فیه حقایق الاسماء انی لما
اصغیت اغاثة شعبی المکنونة و سمعت حنین احبائ الذین لم یطلع بهم غیری و اطلعت بصریخهم فی فراقی و ضجیحهم فی برّ
المستغاث شوقاً للقاء و طلباً لوصالی و علمت ظمأهم و احتراقهم لکوثر اسمی المکنون الخزون اردت ان ارسلک الیهم
بنفحاتی و فوحاتی و تضرّعاتی ثمّ عنایاتی و بشاراتی و الطافی فعرض الکلم للربّ القدیم اذا وصلت الیهم و قلت لهم محبوبکم



ORIGINAL

ارسلنی الیکم و قالوا لی ما اسمہ فإذا اجیبہم اذاً تزلزل لاهوت العظمة و تحرک جبروت القوۃ و انصبقت ملکوت العزۃ و الرفعة ثم ارتعدت سماء سموات العلما بما ارتفع النداء من غیب الکبریاء و اخذ اهتزاز صوت الرب کل الجبال القدیمه قل إھیہ الذی إھیہ ارسلنی الیکم (اهیہ اشر اھیہ سلاحنی اَلِحِم) یا موسیٰ هکذا تقول للظمآنین الذین ارادوا کوثر وصالی یهوه محبوبکم ارسلنی الیکم ثم سمع النداء عن جهة الاعلی قل یاه مقصود کم ابشّرکم بظهوره و وصاله و قربه و لقائه ثم سمع نداء آخر عن الشطر الاطهر المقام المقدس الانور قل یهواه (هواياه) من غیب العماء اسمعنی صوته و اصغانی ندائه ولكن انی ما رأیتہ و ما نظرت الیه قد امرنی بان اتوجّه الیکم بعرف قیصه المحبوب لالقی الصبر فی قلوبکم علی هجره و فراقه و اسلیکم فی بعد کم عن طول ایامه ثم ظهر النداء عن شجرة القصوى المنبته من کبد العرش فی رفارف البیضاء عن سر ستر الکبریاء یا موسیٰ هذا اسمی و ذکرى لهم فی اجیالهم المقدسة المبارکة الّتی لا تنتهی بدهور الازل و الابد و لا یتّم بازمنة القدم و السّرد و هذه علامتی فیهم یوم مجئی الیهم بهذا اعرف لهم نفسی و بهذا اکشف لهم السّر عن جمالی لانهم لا یعرفون سوائی و غیر اسمی هذا و ذکرى هذا لن یدکر عندهم ابدأ هؤلاء عبادى الذین ما امرتهم بالسّجود حین خلقت آدم و ما اطّلع بهم اهل سرادق غیبی و ملأ عمائی یا موسیٰ فاشهد بانّی انا الربّ قد كنت وحده الهاً مقدساً عن الاسماء کلّها بذاتی ما عرفت من قدم الاقدام و بغیب بهائی لن اُعرف الی ابد الاعداد قد ظهرت لابراهم و اسحق و یعقوب باسمی الاله القادر علی کلّ شیء و اما باسمی یهوه فلم عرفت نفسی الی هذا الیوم و هذا کنز اسمی المکنون و هذا سر اسمی المخزون و هذا رمز جمالی المستور المصون قد کان و یکون من ازلّیة ذاتی و هوّیة کینونتی مکنوناً مخزوناً فی خزائن امری و کائنات حفظی و مستوراً فی حجابات جلالی و ستر عصمتی و اقتداری قد اخفیتہ تحت رداء عظمتی و خباء کبریائی الی وقت یکون معلوماً عندی فی ارض تکنون مستورة مخفیة فی حجابات غیبی و بحر علی المحيط و أُعین بذلک میعاداً و هو الله انه انا بالمستقیمات اقضی اذا اظهر هذا الكنز بسلطان مشیّتی و افکّ ختمه باصبع قدرتی و اثل قوّتی و اخرج ذلک اللؤلؤ المکنون بغواص قلبی الاعلی عن عمّان مدادی الغیب الممتنع البحت البسیط فلم انتهی النداء و تمّت الاحرف العزیة الغیبیة علی هیئته التثلیث فی هیکل الترییع و ظهر السّر الاسری و الكنز الاخفی و حمل العرش الاحرف الثمانية النوراء اذا تمّ و کلّ و ختم هیکل الاسم الاعظم فی خاتم قدس حفیظ طوبی لمن نظر الی خاتم المحبوب و عرف ما قدرّ فیہ من الاسرار المودعة فی کائنات کتب القبل من لدن علیم حکیم

ای برادر من ای خلیل دوست باید این بنده و شما و جمیع دوستان از ربّ جلیل مسئلت نمائیم که اولاً بعنایت بدیعہ روح دعا عطا فرماید تا بآن روح عالم جان و عالم عالم روح و روان و عالم عالم قلب و لسان و بیان تازه طلب کنیم که بدعاً از نفس قدس رحمانی و نفحة عزّ صمدانی خلق فرماید تا بآتملکوت لسان و بیان شکر و ثناء این نعمت عظمی و عطیة کبری گذاریم و آن عالمهای جان و روح را اتفاق نمائیم که این عباد را بعرفان این کنز اعزّ اکرم ابهی فائز فرمود چه مقدار از انبیا و مرسلین و اصفیا و مقربین که در طلب این کنز مبین جان باختند و اثری نیافتند و این عباد من غیر استحقاق و طلب و من دون رنج و تعب باین گنج بی پایان الهی رسیدیم ای برادر من فی الحقیقه عالم دیگر باید و عرفان دیگر شاید که قدر و مقدار این دولت ابدی و نعمت سرمدی را ادراک نماید و بشناسد و بآنچه لایق این مقام و این ایام است قیام نماید شرح این مقام را جز قلم قدم قادر نه و جز لسان عظمت ذکر این نعمت را که خود بفضل بحت عطا فرموده لایق نبوده و نخواهد بود باری نظر باینکلمه که گفته اند یاد یاران یار را میمون بود این عبد دوست داشت که عرفی از گلزار بیانات حضرت کلیم و رایحهائی از روائح اذکار مرسلین که از قبل در ذکر این ظهور حق عدل مبین متضوّع و ظاهر گشته نزد جناب حکیم علیه بهاء الله ارسال دارد لذا این اذکار من غیر اراده از قلم جاری شد طوبی له

بما بلغ و فاز و عرف و وجد اذاً في كلّ حين ينبغي ان يقول لك الحمد يا اله العالمين و لك الشكر يا محبوب من في السموات و الارضين

الحمد لله اورشليم جديده را كه نصّ كتب الهى است از قبل و بعد كه ميفرمايد بدعاً ظاهر ميشود ملاحظه نمودند و در ظلّ خيمه مباركه كه اشعيا نبي از آن خبر داده كه ميفرمايد خيمه لا تنتقل و لا تقلع اوتادها الى الابد ساكن شدند و بقاء ربّ عزيز در آن مقرّ منيع كه بر شاطى نهر وسيع واقع است فائز گشتند و در مدينه نئى كه حضرت داود بشوق و اشتياق تمام طلب ورود در آن مقام را نموده مرّة بعد مرّة وارد شدند چنانچه ميفرمايد من يقودنى الى المدينة المحصنة يعنى كيست كه مرا بشهر حصاردار بكشد و اين مدينه مباركه كه از قلم مالك احديه بسجن اعظم ناميده شده و در مقامى بجنّت عليا و سماء اين سما و در مقامى بجمع اسماء حسنى و در كتب مرسلين از قبل باورشليم جديده و ارض مطلوبه و همچنين اسامى محبوبه اخرى و لسان وحى از قبل بسه لقب موسوم فرموده ارض محشر و ارض مقدسه و بقعة البيضا و در اين مقام مقدّس از جهتي فرح ابدى و بهجت لا يزالي را يافتند چنانچه ميفرمايد جميع بهجتها و افراح و سرور ما در اورشليم خواهد بود چه كه اله جاودانى با شعب خود در آن مقام ساكن ميشود و از جهتي از كاس احزان آشاميدند چه كه مشاهده نمودند آنچه را كه از قبل بآن اخبار نمودند طلعت زبور بعد از اشارات بارض ربّ ميفرمايد هناك سألنا الذين سبونا كلام ترنيمه و معذبونا سألونا فرحاً قائلين رثموا لنا من ترنيمات صهيون بعد ميفرمايد كيف رثم ترنيمه الربّ في ارض غريبة

اى خليل قسم ربّ جليل اگر بر شتى از بحور ما لا نهاية بلايى جمال قدم و وحدت و غربت و مظلوميّت او در سجن اعظم مطلع شوند مادام العمر بناله و نوحه و ندبه مشغول شوند و بروحى لبلاّك الفداء يا محبوب العالمين ناطق گردند و الحمد لله در صهيون مقدّس كه از قبل مرتفع گشته چنانچه بآن اخبار داده شده و حال محلّ بيت ربّ واقع وارد شدند و از افق خيمه اجتماع انوار و ضياء بهاء ربّ را من غير سخاب مشاهده نمودند و در مظله قدس ساكن شدند و از نهر طريق كه نبيّ صديق از آن خبر فرموده آشاميدند و در جبل بيت ربّ متصاعد گشتند و مرّة بعد مرّة بقيام در امام ربّ فائز شدند هنگاميكه دهان ربّ بكلمات و بيانات لطف و عنايت و رحمت و شفقت و عطوفت مترنّم بود و از فزع اينكلمه كه منذر امين انذار فرموده ايمن شدند قوله الصّدق الحقّ المبين ادخل الى الصخرة و اختبئ في التراب من امام هيبه الربّ و من بهاء عظمته و در سه مقام اينكلمه را تكرر ميفرمايد الحمد لله كه بجمع اين عنايات و فوق آن و فوق فوق آن كه از احصا و تحرير و تقرير خارجست فائز شدند و رسيدند وديدند ديگر چه ميخواهند كه بآن فائز نشدند و چه ميطلبند كه بآن نرسيدند و چه مقام را آملند كه ربّ متعال قبل از سؤال بكرم و بخشش خود عطا فرموده ولكن يك مقام است و آن اعظم از كلّ مقامها و بايد در جميع احيان اين بنده و شما و ايشان و جميع دوستان آنرا بكمال خضوع و خشوع و ابتهال از ربّ حميد مسئلت نمائيم و آن الاستقامه ثمّ الاستقامه ثمّ الاستقامه الى ما لا نهاية الاستقامه الى ان ينقطع النفس الاستقامه الى ان يفارق الروح الاستقامه چه كه اين امر در جميع اعصار و ازمان و عهود و قرون عظيم بوده و شأن آن كبير خاصّه در اين ظهور اعظم عظيم كه ذكر عظمت و بزرگى آن در جميع كتب و صحف و زبر الهى مذكور و مسطور است طوبى لمن فاز بها و شرب عن بحرها

اينكه نوشته بوديد خدمتى از دست برنيامده در ساحت امنع اقدس عرض شد فرمودند لا تحزن من ذلك قد سرعت الى المدينة بعد ما سمعت و اقبلت الى مقام دعيت اليه كذلك شهد القلم في هذا اللوح المنيع الحمد لله بعنايت مخصوصه حق

بخدمت فائز شدی و از رَحیق وصال آشامیدی و بکلمه مبارکه فائز گشتی هندوستان توفیاء باب لقا بوده و خواهد بود و طوطی آن قلم وحی دیگر کدام نعمت از این محبوب تر و مرغوب تر و بلندتر است ان افرح بهذا الذکر الملیح و آنچه شنیدی از وضع آنجا قابل ذکر نه انّ الناس یسرعون الی الطّاعوت معرضین عن الله مالک الملکوت الا من شاء ربّک المقتدر القدر انتهى

و اینکه در باره اصغا در حین تنزیل ذکر نموده بودید این فقره همیشه خدمت دوستان عرض شده که این منوط بتصادف است و دلیل آنهم معلوم و واضح شما که مکرراً اصغا نموده اید

و اینکه در باب طبریّه ذکر نمودید جناب حکیم را در عکا اذن فرمودند و اما رفتن شما نظر بحکمت در امور مصلحت نه چه که ابداً جایز نیست در این اراضی ذکر این امر و البتّه با ایشان که بروید حرف بمیان میآید و جناب حکیم هم باید ابداً در آثماها ذکر نمیکنید چه که جز فساد حاصلی نداشته و نخواهد داشت

و اینکه نوشته بودید که جناب حکیم ذکر نموده اند که باوامر و نواهی الهی عاملند هذا من فضله علیه انشاء الله باین فقره مؤید شوند و باستقامت تمام مستقیم مانند الامر بیده انه هو الامر الحکیم البهاء علیک و علیه و علی کلّ من آمن بالله الفرد الخبیر